

Research Article

A Comparative Reading of the Novels "The Black Belongs to You" and "Autumn is the Last Season of the Year" Based on Elaine Showalter's Theory

Sayyad Panahei¹, Hamid Valizadeh^{2*}, Mahin Hajizadeh³

Abstract

Nowadays feminist theories and patterns, a suitable tool to prove the feminist claim of the work, the author and the extent to which it has feminist mechanisms and femininity. Meanwhile, the theory of the four approaches of "Elaine Showalter", including biological, cultural, psychoanalytic and linguistic approaches provides the possibility for female criticism of the work and relying on it, the place of women can be recognized in men's and women's literary works. Therefore, this article has tried to investigate a novel by Nasim Marashi, an Iranian female writer, titled "Autumn is the last season of the year" and a novel by Ahlam Mostaghanemi, an Algerian female writer, titled "black suits you." Based on the criteria of Elaine Showalter feminine writing to get a clearer picture of the situation of women, their thoughts and ideals. According to the findings of the research and considering the belonging of these two works to the feminism phase of Elaine Showalter's writing tradition signs of feminism are evident in both works. But in the biological approach section, due to cultural and publication elements, dealing with details and personal issues is not so obvious.

Keywords: Femininity, Feminist Criticism, Elaine Showalter, Nasim Marashi, Ahlam Mosteghanemi

How to Cite: Panahei S, Valizadeh H, Hajizadeh M., A Comparative Reading of the Novels "The Black Belongs to You" and "Autumn is the Last Season of the Year" Based on Elaine Showalter's Theory, Journal of Comparative Literature Studies, 2025;19(76):71-92.

1. PhD student, Department of Arabic Language and Literature, Azarbaijan Shahid Madani University, Azarbaijan, Iran

2. Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Azarbaijan Shahid Madani University, Azarbaijan, Iran

3. Professor, Department of Arabic Language and Literature, Azarbaijan Shahid Madani University, Azarbaijan, Iran

خوانش تطبیقی رمان «الأسود یلیق بک» و «پاییز فصل آخر سال است» بر پایه نظریه الین شوالتر

صیاد پناهی^۱، حمید ولی زاده^۲، مهین حاجی زاده^۳

چکیده

امروزه نظریات و الگوهای فمینیستی، ابزار مناسبی برای اثبات ادعای فمینیستی بودن یک اثر، نویسنده آن و نیز میزان برخورداری اش از سازوکارهای فمینیستی است. در این میان، نظریه رویکردهای چهارگانه «الین-شوالتر»، منتقد برجسته قرن بیستم آمریکایی، اعم از رویکرد زیست‌شناختی، فرهنگی، روانکاونه و زبانی این امکان را برای نقد زنانه اثر فراهم می‌کند و با تکیه بر آن می‌توان جایگاه زنان را در آثار ادبی چه آثار مردان و چه آثار زنان تشخیص داد. از این رو نوشتار حاضر سعی کرده تا یک رمان از نسیم مرعشی نویسنده زن ایرانی با عنوان «پاییز فصل آخر سال است» و یک رمان از احلام مستغانمی، نویسنده زن الجزایری با عنوان «الأسود یلیق بک» (سیاه برانده توست) را برای نقد نوشتار زنانه انتخاب کند و آن را بر حسب معیارهای زنانه‌نویسی مورد اعتنای الین شوالتر، مورد واکاوی قرار دهد تا تصویر روشن‌تری از وضعیت زنان، ستم‌هایی که بر آنها شده و اندیشه‌ها و آرمان‌های آنها بدست آورد. مطابق با یافته‌های تحقیق و با توجه تعلق این دو اثر به مرحله فمینیسم از سنت نوشتاری الین شوالتر نشانه‌های ابعاد زنانه‌نویسی در دو اثر هویدا است، اما در بخش رویکرد زیست‌شناختی بنابر عناصر فرهنگی و نشر، پرداختن به جزئیات و مسائل شخصی کمتر دیده می‌شود.

واژگان کلیدی: زنانگی، نقد زنانه، الین شوالتر، نسیم مرعشی، احلام مستغانمی

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، آذربایجان، ایران

۲. استادیار و عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، آذربایجان، ایران

۳. استاد و عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، آذربایجان، ایران

ایمیل: drhvalizadeh@yahoo.com

نویسنده مسئول: حمید ولی زاده

مقدمه و بیان مسئله

نقد زنانه در جنب نوشتار زنانه از مسائل مهم و مجزایی است که در دوره معاصر در میان انبوه الگوها و مباحث جدید نقدی، در ساحت ادبیات و نقد ادبی ظهور کرد. زمانی که کشمکش بر روی مقوله «ادبیات زنانه» همچنان ادامه داشت و بسیاری از منتقدان قائل به نامیدن ادبیاتی به عنوان ادبیات زنانه و استقلال بخشیدن به آن نبودند، الین شوالتر برای اولین بار میان سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۱ اعلام کرد که نباید آثار زنان را بر حسب معیارها و سنت‌های مردانه تحلیل و بررسی کرد. او قائل به وجود معیارها و مؤلفه‌های زنانه برای نقد آثار شد. وی بعد از اینکه مراحل زنانه‌نویسی را در تاریخ معاصر شرح داد، با شرح و بسط رویکردهای چهارگانه تلاش کرد، سازوکارهای دقیق و روشمندی را برای بررسی آثار زنان یا به طور کلی نوشتارهای فمینیستی معرفی کند. این نقد که به «نقد وضعی زنان» شهرت دارد (شوالتر، ۱۹۸۶: ۳) هدف اصلی آن در نظر گرفتن چارچوب و ابعاد مختلفی برای نقد زنان است. گرچه اسامی و عنوان رویکردهای نقد وضعی زنان عام و با مؤلفه‌های نقد مردانه یکی است؛ اما شوالتر به طور جزئی هر مؤلفه‌ای را متصف به ویژگی‌هایی می‌داند که آن را از نقد و معیارهای حاکم بر نقد مردان متمایز می‌کند.

به دنبال تشدید فعالیت‌های فمینیست‌ها و افزایش چشمگیر نویسندگان زن، ضرورت طرح و توسعه نقد زنانه بیشتر احساس می‌گشت. در پی این جریان‌ات و از پایین به فراز آمدن زنان و سهم آنها در شکل‌گیری جامعه و دخالت در فرهنگ و زبان جامعه، این نقد تلاش کرد استقلال زنان در عرصه نقدی را به رسمیت بشناسد و آنها را به پهنه نقد ادبی نیز بکشد. اما چنین جریانی همچنان نوپا و نیازمند تلاش‌های بیشتر و تحقیقات کامل‌تری برای آگاهی از تمامی جزئیات و مواضع موجود است. همچنین بررسی این نقد در آثاری که همچنان از سنت‌های نوشتاری عقب‌مانده‌تر و مردانه‌سالارانه تبعیت می‌کند، می‌تواند منجر به دستاوردهای علمی و فرهنگی قابل توجهی شود. همچنان که بررسی آن در ادبیات دیگر کشورها نیز حلقه شناخت نقد زنانه و ویژگی‌ها و خصائص آن را تکمیل‌تر می‌کند.

از نظر شوالتر، «زنان به دلیل تجربه‌های زیستی و اجتماعی مشترکشان که در نوشتار و داستان‌های آنها منعکس می‌گردد، نوشتار زنانه ویژگی خاص خود را دارند. بدین منظور، مضمون-ها، دغدغه‌ها و الگوهای مشابهی را در آثارشان پی می‌گیرند که به عبارتی رئالیسم اجتماعی در نوشتار زنان کاملاً منعکس می‌گردد» (شوالتر، ۱۹۸۶: ۴۷) در نظریه نقد وضعی زنان که واضع آن شوالتر است، نوع نقد مؤلفه‌های جنسی زنانه وارد تحلیل می‌شود که محتوای اصلی آن، شخصیت‌ها و مسائل کلیشه‌ای زنانه با عناصر مورد مطالعه در یک اثر مردانه است. به طور کلی،

نقد نوع وضعی زنان در بردارنده نگاه خاص زنانه با ویژگی‌های خاص خود، به عنوان یک تماشاگر نسبت به فرهنگ، فیلم و یا یک اثر هنری و ادبی می‌باشد» (همان: ۲۱۶).

پیشینه پژوهش

درباره دو رمان مورد بحث پژوهش‌های مستقل اندکی انجام شده که از جمله این بررسی‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

مقاله (۲۰۱۷)، «تجلیات لُغَةُ اللونِ فی تشکیلِ فضاءِ رِوايةِ الأسودِ یَلِیقُ بَک، لأحلام مستغانمی، دراسة نقدیة»، منتشر شده در مجله اتحاد الجامعات العربیة للأدب، به قلم منتهی طه الحراحشة. نویسنده در این مقاله با رویکردی ساختارگرایانه و روانکاوانه به بررسی زبان رنگ و کارکردها و دلالت‌های آن پرداخته است. نویسنده رنگ را به عنوان پل ارتباطی میان مفاهیم ذکر شده و همچنین فضا و حالت‌های رمانتیک و تراژدیک داستان تلقی کرده است.

مقاله (۲۰۲۰)، «جمالیة التلقى فی رِوايةِ الأسودِ یَلِیقُ بَک لأحلام مستغانمی»، به قلم أحلام فرج ابتسام فاخت. محققان در این تحقیق به نحوه برداشت نویسنده از واقعیت جامعه و تعامل انسان امروزی با جامعه پرداخته‌اند. به عبارتی خوانش نویسنده زن داستان از آنچه در جامعه می‌گذرد را مورد تحلیل و بررسی قرار داده است.

مقاله (۱۳۹۹)، «بررسی عناصر داستانی و چگونگی به کارگیری آنها در رمان پاییز فصل آخر سال است» به قلم سیده زهرا میررضایی، فاطمه عباس‌پور. منتشر شده در چهارمین همایش بین المللی زبان و ادبیات فارسی. این مقاله کوشیده تا با روش کتابخانه‌ای و به صورت توصیفی تحلیلی، برخی عناصر داستانی و چگونگی به کارگیری آنها در این رمان را شرح دهد. بنابر یافته‌های پژوهش در این رمان طرز روایت تا حدود زیادی به ذهن و ویژگی‌های آن توجه دارد. همچنین، اغلب عناصر در خدمت نزدیک کردن اثر به زندگی عادی و جلب هم ذات‌پنداری مخاطب است. مقاله (۱۴۰۰)، «نقد جامعه‌شناسی رمان «پاییز فصل آخر سال است»، با رویکرد ساختارگرایی تکوینی». به قلم مهیود فاضلی، منتشر شده در مجله پژوهش‌های ادبی دانشگاه تربیت مدرس. و نیز می‌توان به مقالاتی اشاره کرد که به طور تطبیقی برخی از این آثار را بررسی کرده‌اند:

مقاله (۱۳۹۷) «بررسی تطبیقی پیوند شخصیت و مکان در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم از زویا پیرزاد و الاسود یلیق بک (سیاه برازنده توست) از احلام مستغانمی»، به قلم زهرا سلیمی سوسن آبادی. نویسنده در این مقاله دو عنصر مهم داستانی یعنی مکان و شخصیت را مورد بررسی قرار داده و به چگونگی پیوند و ارتباط میان آنها پرداخته است. هردو رمان مورد بررسی، هم در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم از زویا پیرزاد و هم رمان، الاسود یلیق بک (سیاه برازنده توست) از احلام مستغانمی، شخصیت و مکان عنصر غالب داستان را تشکیل

می‌دهند، طوری که یک شخصیت در دو مکان مختلف دو عملکرد و واکنش متفاوت را بروز می‌دهد.

مقاله (۱۳۹۵) «تصویرشناسی جنسیت (جنس مرد) در رمان «کولی کنار آتش» روانی پور و رمان «الاسود یلیق بک» احلام مستغانمی». پژوهش حاضر می‌کوشد با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و با تحلیل و بررسی جملات، عبارات، واژگان، به کار رفته در دو کتاب «کولی کنار آتش» و «الاسود یلیق بک» به بررسی انواع تصاویر ارائه شده از جنس مخالف از جانب این دو نویسنده بپردازد. نتایج این مقاله حاکی از آن است که این دو نویسنده تصاویری منفی از جنس مخالف در آثار خود ارائه می‌دهند.

ضرورت، اهمیت پژوهش

این مقاله برای بررسی دقیق و شناخت صحیح و کارآمد رمان‌های مرعشی و احلام مستغانمی به بررسی دو اثر از آنها بر پایه نظریه الین شوالتر می‌پردازد تا نتایج سودمند، واقع‌بینانه و دقیقی از ویژگی‌های زنانه آنان بدست‌آورد. همچنین می‌توان با بررسی این سنت نوشتاری، به موانع فکری موجود در ادبیات زنان ایران و الجزایر و به شاخصه‌های خاص و متفاوت آن در قیاس با الگوی جهانی دست یافت.

پرسش‌های پژوهش

- چه عواملی در فمینیستی قلمداد کردن دو اثر «الأسود یلیق بک» و «پاییز فصل آخر سال است» تأثیر می‌گذارد؟
- رویکردهای زنانگی در دو اثر از چه کارکردهای برخوردار است؟

روش پژوهش و چارچوب نظری

این پژوهش با تکیه بر مکتب آمریکایی ادبیات اشتراکات و افتراقات دو نویسنده زن پست مدرن در برخورداری از مختصات نوشتار زنانه و میزان وابستگی به سنت‌های زنانه نویسی در چهار محور زیست‌شناختی، فرهنگی، رونکاو و زبانی براساس نظریه الین شوالتر را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

خلاصه رمان «پاییز فصل آخر سال است»

«پاییز فصل آخر سال است» نخستین رمان «نسیم مرعشی» و برگزیده جایزه جلال آل احمد با حضور مصطفی مستور و سوسن شریعتی در مرکز فرهنگی شهر کتاب مورد بررسی قرار گرفت. رمان «پاییز فصل آخر سال است» از سه زن که هر کدام به افق‌های فرهنگی و طبقه‌های اقتصادی

متفاوت تعلق دارند صحبت می‌کند، گفت: یکی از این دخترها از رشت آمده، یکی از اهواز و یکی هم اهل تهران است. یکی از مواردی که در این رمان بازتاب یافته شبیه شدن این سه نفر، به‌رغم تفاوت‌های خاستگاهی، به همدیگر است. این شباهت که احتمالاً به یمن تحصیلات و عناصر نوین فرهنگی پدید آمده، هر سه نفر را در موقعیت فرهنگی‌ای قرار می‌دهد که به صورت کلی فرهنگ غربی نامیده می‌شود. هر سه زن به کانون فیلم می‌روند، فیلم‌های مشابه می‌بینند، هنرمندان محبوب‌شان یکی است، موسیقی‌ای که گوش می‌دهند یکی است و هر سه میل دارند جور دیگری باشند. همین وضعیت سبب می‌شود هر سه احساس کنند جهان دیروزشان کوچک است و باید به تغییر دادن جهان‌شان اقدام کنند (شریعتی، ۱۳۹۴: www.isna.ir)

خلاصه رمان «الأسود یلیق بک»

رمان، داستان عشق «هاله الوافی»، دختر عصیانگر و مغرور بیست و هفت ساله الجزایری که به معلمی اشتغال دارد و طلال هاشم، مرد تاجر پنجاه ساله که بر امپراطوری ثروت تکیه دارد و غرور و ابهام سرتاسر وجودش را فراگرفته است، را حکایت می‌کند. جسارت، قدرت، شجاعت و حضور هاله، تاجر پنجاه ساله را بر آن داشت که او را از آن خود کند. مرد تاجر، برای اولین بار او را با لباس مشکی شیک و جذاب دید و همان یک بار برای جذب شدن به هاله کافی بود؛ پس از آن، در ملاقات‌هایشان اصرار داشت رنگ مشکی بر تن کند؛ زیرا از نظر مرد تاجر، مشکی شایسته او بود. با وجود تمکن مالی طلال هاشم و تلاش برای جذب هاله، رابطه آن دو به جدایی انجامید. هاله نه تنها ثروت طلال را نپذیرفت، اما در نهایت به اصرار مادرش که پس از کشته شدن پدر و برادرش به دست تروریست‌ها، می‌ترسید او را نیز از دست بدهد، مجبور به مهاجرت به دمشق شد و به طلال هاشم پناه برد. چرا که الجزایر در دهه سیاه، یک دهه خونین، انباشته از ظلم و وحشت را تجربه می‌کرد.

پردازش تحلیلی موضوع

در این بخش از مقاله به بررسی تطبیقی دو رمان بر پایه رویکردهای چهارگانه شوالتر به همراه ذکر مصداق‌ها و تحلیل‌ها پرداخته می‌شود.

زیست‌شناسانه

یکی از ابعاد مورد بحث از نظر البین شوالتر، رویکرد زیست‌شناسانه و نقد آثار زنان بر پایه این منظور است. از نظر وی «مور زیست‌شناسانه و جسم زن به عنوان مهمترین منبع الهام و خیال-

پردازشی در نگارش اثر او شناخته می‌شود» (شوالتر، ۱۹۸۱: ۱۸۷) و لازم است تا این بُعد در آثار مورد مذاقه قرار گیرد. زیرا «روایت زن نویسنده از پاره‌ای مسائل زنانه، بسیار دقیق‌تر از مردان است. چون زنان تجارب خاص زندگی زنان را اعم از قاعدگی و زایمان تجربه می‌کنند» (سلدن، ۱۳۸۴: ۲۶۳). در مجموع این رویکرد بر این نکته تأکید دارد که چگونه تصاویر مربوط به بدن زن، در متن، لحن شخصی به اثر می‌بخشد. به بیان دیگر «شوالتر می‌کوشد تا رابطه بدن جنسی شده یا حوادث یک دوره تاریخی خاص و آداب و رسوم اجتماعی‌اش را پیگیری کند» (رابینز، ۱۳۸۹: ۱۲۷)

هر دو رمان مورد بحث از جهت پرداختن به مسائل خصوصی زن با توجه به موضوع رمان، کانون روایت، واقع‌گرایی، سلطه گفتمان مردانه در اثر و دیگر مؤثرات فرهنگی و روانی، جانب احتیاط را حفظ کرده‌اند و کمتر وارد مسائل خصوصی و جزئیات بدن زنان شده‌اند؛ اما این بدین معنا نیست که آثار از داشتن و پرداختن به اینگونه از مسائل، که تنها در آثار زنان می‌تواند با این صراحت و دقت بیان شود، خالی است. تمایز نوشتار زنانه از جهت زیست‌شناسی با وجود موانع و مشکلات ذکر شده، در دو رمان مورد بحث، به طریقی بازتاب پیدا کرده و زنانگی و زن‌وارگی در نوع توصیفاتی که به زیست و حیات زن ارتباط دارد، تجلی یافته است. در رمان «الأسود یلیق بک»، شخصیت زن داستان، گرچه از زاویه ضمیر غائب «او»، به عنوان مهمترین ضمیر داستانی، روایت می‌شود و کانون نگاه «طلال هاشم» شخصیت مرد داستان تا حدود زیادی او را تحت انقیاد خود درآورده است، اما «هاله الوافی»، شخصیت و قهرمان زن داستان، با خصوصیات زنانه خود توانسته است خود را به اثبات برساند و با تمام موانع و با تکیه بر قهرمان بودن شخصیت زن در قیاس با شخصیت مرد، پاره‌ای از مسائل شخصی با ماهیت زیست‌شناسانه را بروز داده است. به عنوان مثال بند زیر از نگاه یک زن روایت شده است:

«كَانَتْ هَذِهِ الْفِكْرَةُ تَرَعْبُهُ أَكْثَرَ. مَا يَخْشَاهُ أَنْ يَحْدُثَ لَهَا شَيْءٌ وَلَا يَرَاهَا أَبَدًا. هَلْ يَعْقِلُ أَنْ يُغَيِّبَهَا الْمَوْتُ؟ أَنْ يُغَطِّيَ التُّرَابَ عَيْنَيْهَا الْجَمِيلَتَيْنِ وَجَسَدَهَا الَّذِي لَمْ يَلْمَسْهُ يَوْمًا... وَشَفَّتِيهَا اللَّتَيْنِ هُمَا كُلٌّ مَا قَبْلَ فِيهَا؟» (مستغانمی، ۲۰۱۲: ۹۶).

(این فکر او را بیشتر می‌ترساند. می‌ترسد اتفاقی برایش بیفتد و دیگر او را نبیند. یعنی ممکن است مرگ او را در دل خود پنهان کند؟ خاک، دو چشم زیبایش و تنش را که هیچ وقت آن را لمس نکرد بپوشاند... ولب‌هایش را که تمام چیزی بودند در وجود او که بر آن‌ها بوسه زد؟)^۱

۱. ترجمه‌های شواهد این مقاله، از ترجمه خانم مریم اکبری که در سال ۱۳۹۷ توسط انتشارات نیلوفر چاپ شده، استفاده شده است.

در اینجا نگاه و دغدغه زنانه شخصیت زن داستان پیرامون مسائل جسمانی و بیولوژیک او بیان شده است و به نوعی این بخش از خصوصیات زن در رمان انعکاس یافته است. نویسنده به زبان شخصیت داستانی، از چشمان زیبا و بدنی که کسی آن را لمس نکرده و لبانی که کسی آن را نبوسیده سخن گفته است. این مسائل هرچند در قالب دغدغه‌ها بیان شده است و توصیف حالتی که بر شخصیت گذشته نمی‌باشد؛ اما نشانگر تسلط این بخش از خصوصیات زن در رمان است. اینکه زنانگی اثر باعث شده تا شخصیت رمان، به این گونه مسائل که در دایره ذهن مردان نمی‌گنجد، بپردازد. اینگونه دغدغه‌های جسمی در رمان احلام مستغانمی فراوان است؛ اما غالباً در سطح جملات کلی باقی می‌ماند و کمتر وارد جزئیات می‌شود. ولی همین موارد اندک نشان می‌دهد که زن در پشت داستان قرار دارد و مسیر روایت را فرماندهی می‌کند. اما عدم پرداختن به مسائل جزئی علاوه بر دلایل پیش گفته به ساختار هویتی شخصیت‌ها بر می‌گردد؛ زیرا با وجود سیطره و غلبه شخصیت زن به عنوان قهرمان داستان، زنان کالبدی مردانه و ذکوری دارند، به عنوان مثال، مستغانمی بیان می‌دارد: «هذه المرأة، تكمن أدواتها النسائية في صفاتها الرجالية» (همان، ۸۴). (این زن توانایی‌هایش در ویژگی‌های مردانه‌اش نهفته است) زنی که نویسنده در رمان بیان کرده است، با توجه به مرحله و سنت نوشتاری اتخاذ شده در آثار احلام مستغانمی، از ویژگی‌های مردانه برخوردار است و این به دلیل سیطره نظام مردسالارانه در جامعه داستانی است. بنابراین اگر پرداختن به مسائل جزئی جسمانی زن در رمان «الأسود یلیق بک» ما را به کاربرد بعد بیولوژیک اثر رهنمون نمی‌کند، نحوه شخصیت‌پردازی زن در داستان و اینکه چطور او برای هویت‌بخشی به خود سراغ گونه‌های مردانه می‌رود، ما را بر آن می‌دارد تا روایت را از نوع روایتی زنانه قلمداد کنیم که بنابر هژمونی گفتمان مردان، خود را منطبق با آن می‌دارد و کمتر مسائل خود را بروز می‌دهد.

به همین ترتیب در رمان «پاییز فصل آخر سال است» نیز مسائل بیولوژیک و جسمانی بخش کمتری از روایت داستان را به خود اختصاص داده و وارد جزئیات نمی‌شود و این رویکرد، معمولاً در سطح اشارات گذرا و کلی باقی می‌ماند. به عنوان نمونه در مقطع ذیل که شخصیت زن داستان در حال جستجو در اینترنت است به مطالبی خیره می‌شود که به ویژگی‌های بیولوژیک و جسمانی زن ارتباط دارد. مثلاً از سرطان سینه و مانکن‌ها سخن به میان می‌آید:

«لپ‌تایم را روشن می‌کنم و ایمیل‌هایم را به امید چیزی که هیچ‌وقت نیست باز می‌کنم. مهم همه مهم. سه روش برای جلوگیری از سرطان سینه. مانکن زیبای ایرانی در نیویورک» (مرعشی، ۱۴۰۰: ۱۵).

علاوه بر سرطان سینه، جستجوی مانکن‌های زیبایی ایرانی و این قبیل مسائل که با شرایط زیستی زن هماهنگ است نشان می‌دهد که این روایت از جانب یک زن صادر شده است و دغدغه و نگرش زنانه در آثار غالب است. هرچند در این رمان به دلیل غلبه سانسور و گفتمان مردانه و مذهبی چندان شاهد ورود جزئی به جزئیات بیولوژیک زن نیستیم؛ اما نشانه‌های کوتاهی که نویسنده در اثر پراکنده کرده است ما را به این شکل روایی رهنمون می‌کند. به عنوان مثال هرچند در این اثر به مقوله بارداری و شرح جزئیات و بیان تجربه‌های بارداری که تنها از جانب یک زن ممکن است بیان شود پرداخته نشده است، اما اشاره به این موضوع که دلالت بر همین قضیه دارد، در اثر دیده می‌شود: «اگر ناقص نبودیم الان هر سه تایمان نشسته بودیم توی خانه، بچه‌هایمان را بزرگ می‌کردیم. همه عشق و هدف و آینده‌مان بچه‌هایمان بودند، مثل همه زنان تو تاریخ، این قدر دنبال چیزهای عجیب و بی‌ربط نمی‌دویدیم» (همان، ۱۵۴)

همین بند نشان از وجود و عاملیت شخصیت زن داستان است و به عبارتی دیگر نوشتار زنانگی رمان را در سطح زیست‌شناسی و بیولوژیک اثبات می‌کند. جمله «همه زنان تو تاریخ» در این بند، به این مسأله، بُعدی شعاری و فمینیستی داده است و اینکه آنها همواره از حق و حقوق خود محروم‌اند. در اینجا مرعشی به مانند فمینیست‌های مشهور، حق و حقوقی که صبغه زنانه دارد را در این جملات حسرت‌بار نگنجانده است، بلکه مفهوم زیستی بارداری و بچه‌داری که تعلق به زنان دارد به طرز زیبایی در این حسرت گنجانده شده است که نشانگر به تصویر کشیدن زنان، متناسب با دغدغه‌های زیستی و واقعی آنان است.

در هر دو رمان علایق و تمایلات به دیگر مسائل مربوط به حوزه زنان دیده می‌شود، به عنوان مثال علاقه به گل‌ها و توجه به توصیف آنها در رمان الأسود به طرز بارز و برجسته‌ای مشهود است. «تَأَمَّلْتُ بَامْتِنَانِ تِلْكَ الْوَرْدِ الْغَرِيبَةِ اللَّوْنِ. لَوْلَاها لَاغْتَالِهَا اللَّوْنُ الْأَحْمَرُ، كَمَا تَجَنَّى الْيَوْمَ عَلَى الْمَلَايِينِ مَنِّ لَاحِبٍ فِي حَيَاتِهِمْ» (مستغانمی، ۲۰۱۲، ۳۹).

(با حالت سپاسگزارانه‌ای گل‌ها را که رنگ عجیبی داشتند برانداز کرد. اگر این‌ها نبودند، رنگ سرخ نابودش کرده بود، چنان‌که امروز علیه میلیون‌ها آدمی هیچ عشقی در زندگی‌شان ندارد، جنایت می‌کند.)

یا زمانی که از خصوصیات ویژه زنان از جهت جنسی سخن می‌گوید: «كَلَّمَا أَحَبَّتْ إِمْرَأَةٌ رَجُلًا تَمَنَّتْ لَوْ كَانَتْ عَذْرَاءً. لَكِنَّهَا عِنْدَمَا تَكُونُ عَذْرَاءً تَحْزَنُ لِأَنَّهَا لَا تَمْلِكُ جَسَدَهَا» (همان، ۲۲۲).

این قبیل مسائل و دیدگاه‌هایی این چنینی نشان می‌دهد که صاحب اثر، یک زن است. زیرا وجود چنین معلوماتی دقیق از دغدغه و روحیات زنان تنها بواسطه آنها مشخص می‌شود و در نوشتارهای زنان با این موشکافی و دقت بیان می‌گردد. بنابراین نویسنده که زن را به عنوان

شخصیت اصلی داستان برگزیده، مسائل زیستی و خصوصی زن را نیز در کنار آن بیان کرده است. این مسائل هرچند با توجه به عواملی می‌تواند در نوسان باشد، اما در هر صورت در رمان مستغانمی نفس می‌کشد و حضور دارد و نمی‌توان آن را انکار کرد.

در رمان «پاییز فصل آخر سال است» نیز این قبیل مسائل مربوط به زندگی و زیستن زنان انعکاس یافته است. وسایل آرایشی و زینتی که برای زنان اهمیت دارد و در رمان بنابر کاربرد بعد بیولوژیک و جسمانی انعکاس یافته است. به عنوان مثال در نمونه ذیل استفاده از ابزارهای آرایشی و توجه به این مسائل دیده می‌شود:

«دنبال مداد چشم، می‌ریزم روی تخت، گوشه چشمم را با دست چپ می‌کشم تا چروک‌هایش باز شود و بالای مژه‌ها خط سیاه می‌کشم. کج می‌شود مثل همیشه» (مرعی، ۱۴۰۰: ۱۸) «موهایش را قرمز کرده و چه قدر به سبز تیره‌ای چشم‌هایش می‌آید. می‌نشیند و خداحافظی می‌کند. می‌گویم: موهایت چه قدر خوب شده بهت می‌آید» (همان، ۲۰).

این موارد نشان می‌دهد که شخصیت به آرایش جسم و بدن خود، رنگ کردن موها و جلوگیری از چروک پوست و خود را جوان و زیبا نشان دادن اهمیت داده است و این نشان از یک روایت راهبردی زنانه است. چنین مسائلی با این جزئیات و ظرافت تنها در آثار زنان انعکاس می‌یابد و معمولاً در رمان‌های مردانه پرداختن به مسائل زینتی و آرایشی به طور کلی و غیرمتمنصانه عنوان می‌شود در حای که وارد جزئیات شده است و معلومات دقیق‌تری که تنها زنان از ارائه آن بر می‌آیند، در اختیار خواننده قرار داده است.

روانکاوانه

دومین رویکرد مورد بحث برای شناخت و تمایز نوشتار زنانه از نوشتار مردانه از نگاه شوالتر، بُعد روانکاوی و روحی است. «شناخت روانکاوانه به بررسی ناهنجاری درون فرد می‌پردازد. این شناخت ما را با نوعی درمان آشنا می‌کند که شخص با استفاده از سازوکارهای درونی، خود را از فشارهای روحی حاصل از محیط اطرافش جدا می‌سازد. از سوی دیگر فرضیه‌هایی را مطرح می‌کند که به واسطه آن می‌توان علل و فرایند شکل‌گیری عقده‌های روانی وی را گره‌گشایی کرد» (بلمن نوئل، ۱۹۹۶: ۸). بر این اساس اگر چنین مقوله‌ای را در نوشتار زنانه پیگیری کنیم، خواهیم دید که «زن نویسنده سعی می‌کند که بیماری، روان‌پریشی، بی‌حوصلگی، انزواطلبی و نیز رکود روانی خود را در اثرش به تصویر درآورد» (شوالتر، ۱۹۸۱: ۱۹۵).

در رابطه با تحلیل این مؤلفه در دو رمان مورد بحث می‌توان گفت که هر دو رمان از زاویه دید نزدیک و کانونی صفر به واکاوی شخصیت‌های داستان می‌پردازند. زن بودن نویسنده و زن بودن شخصیت‌ها با این زاویه به کار رفته به بازتاب مشکلات و جنبه‌های روحی زنان کمک کرده

است. در واقع مجموعه‌ای از عوامل در تقویت بعد زنانگی اثر نقش داشته است که اصلی‌ترین آنها همان زن‌بودن نویسنده داستان است که همه این موارد را رهبری می‌کند. برای احلام مهم است که وارد روح و روان شخصیت زن داستان شده و آن را به معرض نمایش بگذارد. زیرا او زن است و بیش از مرد به خصوصیات و ویژگی‌های روحی یک زن آگاه است. چنین تعهد و حساسیتی سبب شده تا اثری زنانه در بعد روانکاوی پدید آید و این بعد هم اثبات می‌کند که نوشتار با حذف نام و نویسنده آن تعلق خود به زن را نشان می‌دهد. حتی خود عنوان «مشکی برازنده توست» نشانگر رویکرد روحی زنانه است و ساختار و مفهوم عنوان نشان می‌دهد که اثر کالبدی رمانتیک، شاعرانه و زنانه دارد. همچنین مسائل دیگر در این اثر منطبق با این رویکرد به کار رفته است. خواستگاری و ازدواج و دغدغه‌هایی که این موضوع برای دختران، به ویژه دختران دم بخت دارد، یکی از مسائل روحی بنیادی به شمار می‌رود که در کنار دیگر مسائل فیزیکی، اقتصادی و خانوادگی می‌تواند در روحیه آنها تأثیر بگذارد. در نمونه ذیل بحران روحی شخصیت در عدم توانایی در انتخاب همسر به تصویر کشیده شده است:

«مَا الَّذِي يَنْقُصُهُ؟ أَيُّ عَيْبٍ وَجَدْتَ فِيهِ كَيْ تَفْسَخِي الْخُطُوبَةَ؟ أَمْ تَعْتَقِدِينَ أَنَّ كَثِيرِينَ سَيَتَسَابِقُونَ إِلَيَّ الزَّوْاجَ مِنْ مَعْلَمَةٍ أَبُوهَا مَغْنً؟ الطَّبِيبَاتُ وَالْمَحَامِيَاتُ مَا وَجَدْنَ رَجُلًا وَأَنْتِ فَرَطْتَ فِي شَابٍّ مِنْ عَائِلَةٍ كَبِيرَةٍ... تَرَكْتَهُ الْمَسْكِينَ كَالْمَجْنُونِ لَا يَعْرِفُ لِمَنْ يَشْكِي» (مستغانمی، ۲۰۱۲: ۲۲)

(چه کم دارد؟ چه عیبی در او دیدی که نامزدی را به هم زدی؟ فکر می‌کنی خیل خواستگارها برای ازدواج با خانم معلمی که پدرش مطرب است، پاشنه خانه را از جا می‌کنند؟ خانم دکترها و وکیل‌ها شوهر پیدا نکردند، آن وقت تو یک جوان خانواده‌دار را سبک کردی. بیچاره را عین دیوانه‌ها رها کردی. نمی‌داند پیش چه کسی گلایه کند.)

همانطور که مشاهده می‌شود، شخصیت خود را سرزنش می‌کند و از اینکه چنین جوانی را از خود رانده است ناراحت و مردد است. اصولاً بحث انتخاب که تأثیر روحی زیادی برای دختران می‌گذارد و از اهمیت بالایی برخوردار است، یک موضوع زنانه است که در اینجا منعکس شده است. احلام تلاش می‌کند آنچه زنان در چنین موقعیت‌هایی، از جهت روحی با آن درگیرند را به معرض نمایش بگذارد و به اثر صبغه زنانه بدهد. درگیری زن بر سر انتخاب خواستگار خود یک مسأله روحی مهم در میان دختران است که نویسنده به این قضیه در مواقع مورد نیاز ورود کرده است. همچنین تنهایی و اندوه دختران و روحیه شکننده آنها در رابطه با چنین مسائلی دیده می‌شود: «نَجَلًا أَيْضًا لَا تَأْتِي. هِيَ مَشْغُولَةٌ بِخَطِيبِهَا الْعَائِدِ مِنْ دُبَى لِقَاءِ الْأَعْيَادِ. لَا أَحَدٌ يُرَاقِبُهَا إِذَا عَدَا أَحْلَامَهَا... أَوْ أَوْهَامَهَا. فَهِيَ تَذْهَبُ إِلَى الْحَبِّ دُونَ بَوَصْلَةٍ تَأْمِينِ عَلَى قَلْبِهَا» (همان، ۱۳۲).

(نجلا هم نمی‌آید درگیر نامزدش است که دارد از دبی برای گذراندن اعیاد برمی‌گردد. هیچ‌کس همراهی‌اش نمی‌کند جز رؤیاهایش، یا فکر و خیال‌هایش. زیرا او به سوی عشق می‌رود، بی‌آنکه قطب‌نمایی دلش را بیمه کند.)

در اینجا تنهایی یک زن به نام نجلا به تصویر کشیده شده است. تنهایی که برای مردان شاید چندان اهمیتی نداشته باشد آنها در مقابل چنین حالت‌های مقاومت و ایستادگی می‌کنند، اما زنان بیش از مردان به توجه و همدم نیاز دارند و احلام در راستای ادای حق زنان در اثر خود تلاش کرده به این موضوعات بپردازد. همچنان که در نمونه ذیل نیز چنین نکته‌ای به کار رفته است:

«حال وصولها إلى غُرفِتها، راحَت تَتَفَقَّدُ باقاتِ الورودِ بسعادةٍ. ثم تذكَّرت أنَّها لاتدري مَعَ مَنْ تَقْتَسِمُ فَرَحَها، وهذه أعلى درجاتِ الوَحْدَةِ» (همان، ۲۱).

(همین که به اتاقش رسید شروع کرد با خوشحالی دسته‌های گل را برانداز کردن. بعد یادش افتاد که نمی‌داند با چه کسی خوشحالی‌اش را قسمت کند، و این بالاترین درجه تنهایی است.) در این نمونه درجه دیگری از تنهایی دیده می‌شود. تنهایی سبب شده تا خوشحالی خود را نتواند با کسی تقسیم کند و این به معنای پرداختن به جنبه‌های ناشناخته و کمتر شناخته زنان از جهت بعد روانکاوی است. دست گذاشتن رو موضوعی به مانند علاقه به تقسیم خوشی‌ها با دیگران از علامت‌های ورود به بعد روانکاوی زنان است که در این بخش از رمان ترسیم شده است. همچنین در نمونه ذیل توجه زنان، به زیبایی و تأثیر لباس در این میان دیده می‌شود. آنجا که می‌گوید:

«شی فیها تَغیِّر مَذ طَلَّتْها الأخیرة قبلَ شهرٍ. إنَّها تبدو أبهى. لعلَّه ثوبها الأسود الذی کانت تَرْتَدیه مَعَ عَقْدٍ طویل بصفین مِنَ اللؤلؤ، مَنَحها إطلالاً تَتَجَاوَز سَقْفَ میزانیَّتِها» (همان، ۳۲).

(از یک ماه پیش آخرین حضور تلویزیونی‌اش بود، چیزی در او تغییر کرده بود با ابهت‌تر به نظر می‌رسید شاید لباس سیاهی که با گردنبند بلند، متشکل از دو ردیف مروارید، پوشیده بود، ظاهری به او می‌بخشد که از سطح درآمدش فراتر می‌رفت.)

در اینجا جنبه دیگری از بعد روحی زن در رمان منعکس شده است. زنی که به نوع لباس و تأثیرش در زیبایی و جذابیت خود توجه می‌کند و این موضوع برای او بسیار اهمیت دارد. او نیاز به توجه دارد و در راستای همین موضوع به کیفیت و نوع لباس خود اهمیت می‌دهد. احلام سعی کرده چنین نشانه‌هایی را که بسامد بالایی دارد در رمان به کار ببرد و رمان زنانه خالصی پدید آورد. او به این منظور به جزئی‌ترین مسائل زنان ورود کرده و آنچه در اندیشه و افکار آنها می‌گذرد را بیان نموده است.

به مانند احلام، نویسنده ایرانی مورد بحث، نسیم مرعشی نیز مسائل روحی مهم زنان را در اثر منعکس کرده است و اثر او از این جهت از وزن زنانگی قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. نویسنده سعی کرده آن طور که از یک نویسنده زن فمینیست متعلق به دوره کنونی انتظار می‌رود، مسائل زنان را در اثر خود منعکس کند تا زمینه مناسبی برای شناخت بیشتر دردها و مشکلات زنان ایجاد نماید. به عنوان مثال به مانند اثر احلام در نمونه ذیل تردید و دودلی زن در رابطه با نامزد خود به تصویر کشیده شده است:

«ترم چهارم بودیم دلم‌پر می‌زد برای میثاق که یک جا بند می‌شد و یک روز حس می‌کردم مرا می‌خواهد و یک روز نه، روجا که قرار شد بیاید اردوی تبریز، گفت تو بیا و خانم باش، بقیه‌اش با من» (مرعشی، ۱۴۰۰: ۲۱)

در اینجا ناملایمات روحی زن داستان دیده می‌شود. زنی که به سختی اعتماد و باور می‌کند و مقوله صداقت عشق و محبت برای او مهم است. از این رو به سختی انتخاب می‌کند و دل می‌بندد. مرعشی که تصویر سه زن را به طور موازی روایت می‌کند، به سادگی توانسته است، بدون نیروی مزاحمی به ظریف‌ترین جنبه‌های روحی زن پردازد و تردیدها و روان‌پریشی‌ها و سختی‌های آنها را تبیین سازد. به عنوان مثال در نمونه ذیل احساس شکننده شخصیت داستانی در رابطه با حوادث پیرامون دیده می‌شود، مثلاً آنجا که می‌گوید:

«ترسیدم به سرش بزنم و همه چیز را به هم بریزد. آن وقت مثل همه سال‌های قبل تنها بمانم و هیچ کس را پیدا نکنم که دلش بخواهد مرا ببرد جمشیدیه. و آن وقت مدام به این و آن نگاه کنم که با کسانی که دوست‌شان دارند بیرون می‌روند و من از غصه‌ی تنهایی بمیرم» (همان، ۳۹).

این عبارت اوج بحران روحی و شخصیت زن به طور صادقانه و دقیق به تصویر کشیده شده است. زنی که تلاش می‌کند با شوهر خود بسازد. زیرا نساختن آن به منزله تنها شدن است. در اینجا دو مضمون روحی متناسب با شخصیت زن منعکس شده است. ۱- ساختن تحت هر شرایطی که معمولاً برای زنان مطرح می‌شود؛ حتی شرایطی که حق با زن است و او باید مواظب باشد تا اوضاع جور دیگری رقم نخورد و بهانه‌ای دست همسر داده نشود، که این زندگی کردن محتاطانه و با خوف همواره در جوامع امروزی دیده می‌شود. ۲- ترس از تنهایی. آنها مشکل اول را به جان می‌خرند تا دچار مشکل دوم نشوند. این مشکل دوم نیز به قدری جانکاه و دردناک است که آنها را مجبور به پذیرش بسیاری از امور طاقت‌فرسا می‌کند. چیزی که بیشتر در دایره روحی زنان دیده می‌شود.

فرهنگی

در سومین مؤلفه نظریه نوشتار زنانه از رویکرد فرهنگی سخن گفته می‌شود. در این مؤلفه، به مسائل اجتماعی و نوع نگاه به زن از سوی جامعه مورد بحث در اثر ادبی پرداخته می‌شود. «در این بخش به چگونگی نقش اجتماع در شکل دادن به کار و فعالیت زنان توجه می‌شود. از این حیث می‌توان سطح فرهنگی را گونه‌ای از نقد جامعه‌شناختی دانست. زیرا شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه‌ای که نویسنده در آن زندگی می‌کند و نیز موقعیت فردی او در تعامل با مردم، ساختار و محتوای اثر وی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از نظر کلود دوشه، نظریه پرداز برجسته نقد جامعه‌شناختی، متن ادبی جایگاهی است که در آن جامعه به عنوان شخصیت اول نقش آفرینی می‌کند. همچنین جامعه شناسی ادبیات نیز شرایط اجتماعی و اوضاع فرهنگی را که نویسنده در آن به نگارش اثر خود پرداخته است را مطالعه می‌کند زیرا متن ادبی را بازتاب نمادینی از جهان اجتماعی می‌داند (گلدمن، ۱۳۷۱: ۱۴۲) در نوشتار زنان، این مسائل در عناصر و مقاطع مختلفی از اثر منعکس می‌شود و زنان به طرق مختلف تصویر جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند را ترسیم می‌کنند.

ادبیات زنانه ایران و الجزایر، بیش از آنکه با مسائل شخصی و بیولوژیک در ارتباط باشد، نگرانی خود را معطوف به مسائل فرهنگی کرده و رسالت خود را تبیین قضایای فرهنگی مربوط به زنان قلمداد نموده است. گرچه دو نویسنده و دو رمان مورد بحث، در بسیاری از موارد تعلق خود را به سنت مؤنث نشان داده‌اند، اما هنوز به طور کامل از قید و بندهای فرهنگی رهایی پیدا نکرده‌اند و صداهای اعتراضی خود را نسبت به محدودیت‌های زنان ارائه داده‌اند. آنچه در این بُعد بیش از همه اهمیت دارد، بروز و بیان نگرانی‌ها و مسائل مربوط به بافت فرهنگی جامعه زنان می‌باشد؛ خواه این مسائل همچنان به عنوان یک محدودیت در جامعه به قوت خود باقی بماند، خواه به عنوان یک تصور یا خاطره در اذهان شخصیت‌ها خطور کند. در مجموع وجود چنین پاره‌های روایی نشان از حضور و عاملیت زنانگی در تحریر روایت دارد و به روایت بُعدی زنانه داده است. به عنوان مثال در رمان «الأسود یلیق بک»، چنین نگره‌هایی به کرات دیده می‌شود و مسائل فرهنگی زنانه به طرق مختلف بیان شده است. در مورد ذیل، تحریم صدای زنان به عنوان ارمغان جدید جریان تندرو در پی اتفاقات دو دهه پایانی قرن بیستم الجزایر، در روایت به صورت انتقادی مطرح شده و به عنوان یک محدودیت که زنان را هدف قرار داده بیان شده است:

«فی ذلک الزّمن الجمیل، لم یحدث أن أفتی أحدٌ بتحریم صوتِ إمراةٍ، کیف ومروانة اسم أنثوی کدندنه، تخاله أغنیة، هی صغیرةٌ وغیر مرثیة، کنوتة موسیقیة، لا توجَد علی خرائط المدن الجزائریة، بل علی خریطة السّولفیج» (مستغانمی، ۲۰۱۲: ۶۵)

در آن دوره زمانهٔ زیبا پیش نیامد که کسی در تحریم صدای زن حکم صادر کند. آخر چگونه؟ وقتی مروانه یک نام زنانه است، بسان زمزمهٔ سرودی، می‌پنداری ترانه‌ای است، کوچک است و نامرئی همچون یک نُت موسیقایی، روی نقشهٔ شهرهای الجزایر نیست، که روی نقشهٔ سولفر است.

در اینجا شخصیت داستانی از نگرانی تحریم صدای زن توسط برخی از تندرویان سخن می‌گوید و نگرانی خود را از اینکه صدای زنانی چون «مروانه» که آرام‌بخش و الهام‌بخش است، قرار است از جغرافیای کشور بریده شود، نشان داده است. چنین مسأله‌ای که دامن زنان را گرفته است، غالباً توسط زنان نویسنده بیان می‌شود و احلام تلاش زیادی کرده تا این مسائل مربوط به زنان را در داستان خود منعکس کند. همچنین در نمونه زیر مسائل فرهنگی مربوط به زن از قبیل حیا انعکاس یافته است:

«بَدَت کما لو کانت تَتَكَلَّمُ بِحَيَاءٍ عَنِ الْحُبِّ. هِيَ تَدْرِي أَنَّ أَهْلَهَا وَتَلَامِيذَهَا وَمُصْطَفَى وَزَوْجَتَهُ وَكُلَّ مَرَوَانَةٍ وَالْجَزَائِرَ يَتَابَعُونَهَا فِي هَذِهِ اللَّحْظَةِ، وَلَوْلَا إِحْسَاسُهَا بِذَلِكَ لَرَبَّمَا قَالَتْ شَيْئاً آخَرَ. لَكِنَّهَا بَدَتْ صَادِقَةً فِي مَا قَالَتْهُ عَلَى اسْتِحْيَاءٍ. الْحَيَاءُ نَوْعٌ مِّنْ أَنْوَاعِ الْأَنَاقَةِ الْمَفْقُودَةِ. شَيْءٌ مِّنَ الْبَهَاءِ الْغَامِضِ الَّذِي مَا عَادَ يُرَى عَلَى وَجْهِ الْإِنَاثِ» (همان، ۳۳).

(گویی داشت شرمگنانه از عشق سخن می‌گفت. می‌دانست که خانواده‌اش، مصطفی و همسرش، همهٔ مروانه و الجزایر در این لحظه او را می‌بینند، و اگر چنین احساسی را نداشت شاید چیز دیگری می‌گفت. ولی در آنچه از روی شرم و حیا می‌گفت صادق به نظر می‌رسید. حیا، نوعی آراستگی گمشده است؛ نوعی زیبایی رازآلود که دیگر در چهرهٔ زن‌ها دیده نمی‌شد.)

همچنین این رویکرد که معمولاً ناشی از غلبهٔ گفتمان مردسالاری است توسط مردان در داستان مطرح می‌شود. آنجا که می‌گوید: «کیف لجسده الأبکم محاورهٔ أُنُوْثِيهَا الصَّارِخَةُ؟ وَكَيْفَ لَهَا أَنْ تَتَعَرَّى أَمَامَ رَجُلٍ لَمْ تَجْرُؤْ يَوْمًا أَنْ تُعَرِّيَ أَمَامَهُ صَوْتَهَا؟» (همان، ۲۳).

(جسم گنگ او چه‌طور می‌توانست با زنانگی پرمهمهٔ او گفتگو داشته باشد؟ و چه‌طور می‌توانست در برابر مردی برهنه شود که هیچ‌وقت جرأت نکرد صدایش را در مقابلش برهنه کند؟) این صدا مربوط و متعلق به بعد و بافت فرهنگی زنان در جامعه است و از جانب هر کس و به هر شکلی مطرح گردد، چنین حساسیتی در رمان‌های زنانه را نشان می‌دهد. به عقیده شوالتر (۱۹۹۷: ۶۵)، وجود چنین مقاطعی در اثر به آن کارکردی زنانه و هدفمند می‌دهد و اثبات می‌کند که اثر محصول زنان یا اینکه در خدمت تقویت گفتمان زنانه و فمینیسم است. خواه روایتگر تراژدی مربوط به زنان، یا منعکس‌کننده جامعه‌ای باشد که گفتمان زن در آن حاکم است؛ اما پرداختن به مسائل زنانه در چارچوب هر بُعدی که باشد، صبغهٔ زنانگی داستان را اثبات

می‌کند. همچنین در مورد زیر که موضوع «پیر دختر» یا «ترشیدگی» که یکی از مسائل حاد مربوط به زنان است توسط نویسنده بازتاب پیدا کرده است. این موضوع علاوه بر این صبغه روانکاوی دارد، از جهت فرهنگی امروزه به عنوان یک مسأله اصلی میان جوامع مطرح می‌شود: «لا أَحَدَ يَخْتَرُ وَرَدَةً بَيْنَ الدَّبُولِ عَلَى عُصْنِهَا... أَوْ فِي مَزْهَرِيَّةٍ. الْعَنُوسَةُ قُضِيَّةٌ نَسْبِيَّةٌ. بِإِمْكَانِ فَتَاةٍ أَنْ تَتَزَوَّجَ وَتَنْجَبَ وَتَبْقَى رَغْمَ ذَلِكَ فِي أَعْمَاقِهَا عَانَسًا، وَرَدَةً تَتَسَاقَطُ أَوْرَاقُهَا فِي بَيْتِ الزَّوْجِيَّةِ» (همان، ۲۲)

(هیچ کس، گلی را که در حال پژمردن است انتخاب نمی‌کند، چه بر سر شاخسار و چه در گلدان. بی شوهر مانده قضیه‌ای نسبی است. امکان دارد دختری ازدواج کند، بچه بیاورد، با این وجود در اعماق درونش همچنان شوهر نکرده بماند، گلی است که در خانه همسر برگ و بارش یکی یکی فرو می‌ریزد).

احلام علاوه بر بیان صرف، این موضوع را به گونه‌ای دیگر مطرح کرده است. به نظر او این ترشیدگی ممکن است با ازدواج هم رقم بخورد و به گونه‌ای ظریف به معضل فراگیر طلاق عاطفی پرداخته است که یکی از مسائل حاد زنان در جوامع امروزی است.

در رمان مرعشی نیز دغدغه‌های فرهنگی نزدیک به همین دغدغه‌های احلام دیده می‌شود و این نشان از مناسبت‌های مشترک و زمینه‌های یکسان دو جامعه و سرنوشت مشابه زنان در چنین جوامعی است؛ اما آنچه مهم است انعکاس صدای زنان در بخش مربوط به رویکرد فرهنگی در رمان مرعشی است به قدری که این به نقاط و نکات مختلفی که زنان در جامعه از جهت فرهنگی با آن درگیرند اشاره می‌کند. به عنوان مثال در این بند می‌خوانیم: «لعنت به من که هیچ‌وقت حرف، حرف من نبوده. امروز هم مثل هر روز این بار هم مثل هزار بار دیگر. نشسته‌ام پیش میز و خود ترسویم را لعنت می‌کنم» (مرعشی، ۱۴۰: ۳۶).

در اینجا نویسنده آشکارا از مهم نبودن و کم اهمیت پنداشته شدن نظر خود سخن گفته آشکارا و صراحتاً از در حاشیه بودن و چیرگی گفتمان‌های دیگر بر گفتمان زن یا شخصیت زن داستان سخن به میان می‌آورد. مرعشی به جزئیات بُعد فرهنگی مربوط به زنان توجه کرده و این قبیل مسائل را در دل روایت خود می‌گنجاند و اثر خود را آینه تمام نمای زنان و موضوعات مربوط به آن دانسته است. نویسنده از صفت در حاشیه بودن زن و اینکه زن در جامعه بدلیل نگاه اجتماعی مدام خود را سرزنش و لعنت می‌کند به تصویر کشیده شده است. در اینجا یک نوع تسلیم و پذیرش شرایط اجتماعی حاکم دیده می‌شود و شخصیت به جای اینکه این تبعیض را نفی و با آن مقابله کند، در عوض خود را سرزنش و ملامت می‌کند. یا در نمونه ذیل نیز مسأله‌ای زنانه مربوط به جامعه ایران در بعد فرهنگی بیان شده است:

«هی به خودم می‌گویم بلند شو روحا، پاشو دیگه. وهی نمی‌توانم. رفته بودم برای خودم پاستیل بخرم و برنگردم خانه. هی برنگردم، هی برنگردم. بابا داد می‌زند من کی باید برگردم خانه؟ مامان می‌گوید هیچ‌وقت. لیلا حامله نیست. هیچ بچه سه‌چشمی نمی‌زاید که شبانه بزرگش کند» (همان، ۷۰).

در این بند دو مسأله مربوط به بعد فرهنگی در ارتباط با زنان منعکس شده است. موضوع غلبه گفتمان زنانه و تلاش برای دستیابی به آزادی لازم در اینجا دیده می‌شود. همچنین در جمله‌ای که مادر داستان نقل می‌کند، نگرانی و دغدغه پدر به عنوان گفتمان حاکم، در رابطه با دختران دیده می‌شود. نویسنده این دو را توأمان در رمان منعکس کرده است. در واقع ممانعت از خروج زن از خانه با ذکر دلیل به طور تلویحی مطرح شده است. اما مادر در اینجا به عنوان دیگر عنصر زن داستان با دخترش در تقابل با پدر همراهی می‌کند و از حقوق او دفاع می‌کند. در واقع نویسنده اثبات می‌کند چنین نگرانی‌هایی نادرست است و می‌توان به زنان به عنوان عناصر مثبت جامعه باور داشت و نگاه منفی را از آنها دور کرد.

زبان‌شناسانه

بررسی زبان و جنسیت نیاز به تأمل دقیقی دارد و برای طرح الگوی زبانی زنان باید مطالعه دقیق میدانی صورت گیرد. گرچه نمی‌توان دقیقاً سازوکارهای زبانی مردان و زنان را مرز بندی نمود؛ اما با مطالعه آثار زنان می‌توان پی برد که «زنان برخی از ویژگی‌های زبانی را بیشتر به کار می‌برند و به گونه‌ای برجسته زنانه دارند» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۳۹۸). شوالتر در این رویکرد سعی دارد به این پرسش پاسخ می‌دهد که آیا زنان نویسنده قادر به خلق زبان مخصوص خود هستند یا نه. «اگر گفتمان را شیوه خاصی از نگاه و تجربه جهان به ویژه جنسیت تعبیر کنیم، می‌توانیم به نقش پایدارسازی و بازسازی همزمان هویت‌های جنسی و کردارهای اجتماعی از سوی آن در قالب زبان پی ببریم. به علاوه زبان فقط بازتاب واقعیت اجتماعی نبوده، بلکه چنین واقعیتی ارزیابی و اصلاح می‌نماید. جنسیت بخشی از این واقعیت است و هویت جنسیتی در این گفتمان شناخته می‌شود» (محمدی اصل، ۱۳۸۹: ۱۳).

در رابطه با این مؤلفه به عنوان عینی‌ترین و مرتبط‌ترین مؤلفه با فرم و روساخت روایت، شاهد بسامد بالایی از مؤلفه‌های مرتبط زنانه در دو اثر می‌باشیم. جنسیت زنانگی احلام در رمان «الأسود یلیق بک» در موارد متعددی از قبیل کاربرد فراوان رنگ‌واژه‌ها، گل‌ها، واژگانی با بار عاطفی، واژگان ساده و غیره مشاهده نمود. در عنوان رمان نیز رنگ سیاه دیده می‌شود و کاربرد رنگ معمولاً یک عادت زنانه است. یا زمانی که می‌گوید:

«بدا الجوُّ على البلاتو احتفالياً: قلوب حمراء، وسائد حمراء، ورود حمراء، علب وهدايا بشرائط حمراء، هل أجمل من الأسود لوناً يعقد عليه الأحمر قرانه في عيد الحب» (مستغانمی، ۲۰۱۲: ۳۲).

(فضای پلاتو نشان از جشن و شادی داشت: قلب‌هایی سرخ، مخده‌هایی سرخ، گل‌هایی سرخ، کادوها وهدايایی با روبان‌های سرخ. و آیا زیباتر از سیاهی رنگی هست که سرخ در جشن عشق، با او پیمان ازدواج ببندد؟)

چنین مواردی نشان می‌دهد که نویسنده به رنگ‌ها اهمیت می‌دهد و رنگ اشیاء به عنوان یک موضوع و کُد زنانه از نگاه او پنهان نمی‌ماند. او که عنوان اثر را بر همین اساس پایه گذاری کرده است، در لابلای روایت نیز رنگ را به عنوان یک عامل و شناسه روایت زنانه به کار برده است. نویسنده هیچ ابایی ندارد از اینکه بخواهد مختصات زنانه خود را نشان دهد زیرا او مرتبط با جریان دوم و سوم زنانه نویسی است و چنین واژگانی را نشان می‌دهد که نوشتار زنانه امری مستقل و قائم به ذات است و از سازوکارهای زبانی خاصی برخوردار است. علاوه بر رنگ، واژگان عاطفی نظیر حب، أجمل، یا لباس زنانه دیده می‌شود و مشخص است که نوشتار متعلق به زن است.

علاوه بر موارد فوق در سطح نحوی زبانی جملات کوتاه، زبان عاشقانه و رمانتیک، صفات دقیق و جزئی‌نگرانه در رمان مستغانمی در وهله اول اهمیت قرار دارد:

«هكذا هو مع كل امرأة أحبها، حيثما حظّ رحاله، استحال على رجل أن يظاً مضارباً. فلتحبّ بعده من شاءت. ما يندم عليه حقاً، ليس ما وهبها، بل ما باح به لها. لم يحدث أن استباحث أعماقه امرأة. كان غموضه إحدى سماته، وصمته جزءاً من أسلحته» (همان، ۱۴).

(با هر زنی که دوستش می‌داشت همین‌گونه بود. هرکجا رحل اقامت بیفکند غیرممکن است مردی خیمه‌گاه او را زیرپا بگذارد. پس، بعد از او عاشق هر که می‌خواهد بشود. چیزی که واقعا به خاطرش پشیمان است، اسراری است که برای او فاش کرد، نه چیزهایی که به او ارزانی داشت. پیش نیامده بود زنی ژرفای وجودش را به تملک خود درآورد. مرموز بودنش از ویژگی‌هایش بود، وسکوتش یکی از سلاحش.)

در این نمونه جملات ساده و کوتاه است و نویسنده به تفصیل و اطناب روی نمی‌آورد. او سعی می‌کند مفاهیم و محتوا را به صورت جزء به جزء چه در قالب جملات کوتاه و چه در قالب پاراگراف‌های کوتاه به خود خواننده بدهد. در واقع عامل زنانگی و سادگی و لطافت روحیه زنان سبب شده تا جملات را تا حد ممکن کوتاه کند و در پی همین کوتاهی، متن از نظم و سامان

بیشتری برخوردار می‌شود و از این جهت هم با جنسیت زنانه تطابق دارد. هم چنین زمانی که می‌گوید:

«کانت مبتهجه کفراشه، وسط حقول الزهور، شهیه فرح طازج، له عطر شجره برتقال ازهرت
فی جنائن الخوف، تمنی لو أنها غنت کی یری دموع روحها تنداح غناء فقد أصبح له قرابه بکبرياء
دمعها» (همان، ۱۸).

(دلشاد بود، چون پروانه‌ای میان دشت گل‌ها، سرخوش از شادی تازه‌ای که عطر درخت
پرتقالی را داشت که در باغ‌های دلوایسی شکوفه داده است. آرزو کرد که ای کاش آواز می‌خواند
تا ببیند که اشک‌های روحش با آواز سرازیر می‌شوند، چرا که با غرور اشکش نوعی احساس
نزدیکی می‌کرد).

چنین مواردی در بخش زبانی به کرات در اثر احلام به کار رفته است و به تنهایی نشانگر
زنانگی روایت است. احلام تلاش می‌کند نوشتار روایت و مختصات زنانگی را در اصلی‌ترین و
بزرگترین بخش روایت یعنی مقاطع روایی به کار ببرد و در سطح واژگان و تکواژها محدود نماند.
این موضوع اثبات زنانگی و شیوع زنانگی در عنوان اثر را به مراتب بیشتر و برجسته‌تر کرده است.
سازوکارهای زبانی نویسنده در سطح فراتر از جمله مانند تشبیه زن به پروانه وسط شکوفه‌ها،
عطری که شبیه درخت پرتقال است، اشک‌هایی که آوازی از خود بروز می‌دهد با صراحت ساختار
زنانگی مشخصی به کار برده است.

به همین شکل در رمان مرعشی نیز شاهد کاربرد مکرر سازوکارهای زنانه متعلق به بافت
زنانه هستیم. مرعشی نیز مدام رنگ‌واژه‌ها را به کار می‌برد و خصلت و جنسیت زنانه او در کاربرد
رنگ‌واژه‌ها مشخص است. رنگ در انواع اصلی و جزئی خود در رمان وی بازتاب پیدا کرده است
به عنوان مثال وقتی می‌خوانیم: «پیراهن راه‌راه یاسی و پلیور خاکستری و شلوار جین تیره. کت
نیلی‌ات ری تخت بود. کوله‌ات را نگاه کردی، زیپ بالای را باز کردی و خواستی لباس‌هایی که در
آوردی در آن بگذاری» (همان، ۱۷).

در اینجا نویسنده چندین مورد رنگ به کار برده است. رنگ‌های کمتر شناخته‌ای که تنها در
بین زنان کاربرد دارند و برای مردان چندان ظرافت و مفهومی ندارد. مانند رنگ یاسی، نیلی.
چنین مواردی علاوه بر توجه به عنصر رنگ به طور کلی نشانگر کاربرد واژگان متعلق به زنان
است. همچنین علاوه بر رنگ‌واژه‌ها، واژگانی دیگر مربوط به حوزه زنان در اثر مرعشی به کار رفته
است. از واژگان متعلق به آرایش و آشپزخانه، و زینت و ظواهر و غیره. مثلاً می‌گوید:

«عقب می‌ایستم و به کمر باریک و موهای سشوار کشیده‌شان نگاه می‌کنم که پُر و خوش‌رنگ،
دور گردن‌شان پیچیده. دست می‌کشم به موهای نازک و کم‌پشت و بی‌حالتی که چاره‌ای جز

بستن‌شان پشت سر ندارم. هر دو مثل روجا مژه‌های بلند ریمل زده دارند و معلوم است هیچ وقت نگران اشک‌های‌شان نیستند» (همان، ۶۸).

علاوه بر موارد متعددی که در سطح کاربرد واژگان به کار رفته و مؤید زنانگی واژگان در اثر مرعشی است، جملات و سازه‌های بلند زبانی نیز این موضوع را به صراحت نشان می‌دهد. او نیز در این رابطه به مانند احلام مدام واژگان کوتاه و ساده به کار می‌برد:

«سوار ماشین می‌شوم. دارم نزدیک می‌شوم به کار جدید. محیطی تازه، با آدم‌های نو. نو، تازه، جدید. همه اینها خوب است. باید خوشحال باش. باید به چیز خوبی فکر کنم. مثلاً به تو. به تو که فکر می‌کنم مغزم به هیچ جای ناآرامی نمی‌پرد» (همان، ۲۷).

در این قسمت با توجه به کوتاهی جملات به صراحت می‌توان کاربرد زنانه را مشاهده کرد. موضوعی که اگر در یک یا چند مورد دیده می‌شد، دلیلی بر زنانگی روایت به شمار نمی‌رفت اما کاربرد بی‌رویه و مداوم این عنصر زبانی نشان می‌دهد که این نوشتار به زن تعلق دارد. جملات پلان‌شده و قطعه‌بندی شده در اختیار خواننده قرار می‌دهد. البته کاربرد جملات کوتاه منافی جزئی‌نگری مؤلف نیست؛ بلکه نشان می‌دهد که نویسنده یک مضمون و رویداد کلی را به صورت خُرد خُرد در اختیار خواننده می‌گذارد.

نتیجه‌گیری

نتایج بدست آمده از این پژوهش در موارد زیر خلاصه می‌شود:

با در نظر گرفتن مراحل سه گانه الین شوالتر، می‌توان گفت هر دو رمان در مرحله فمینیسم قرار دارند. علاوه بر این سنت، نشانه‌هایی از مرحله مؤنث نیز در آن دو دیده می‌شود؛ لذا با توجه به تعلق رمان‌های مورد بحث به سنت نوشتاری فمینیسم و مؤنث، از مختصات و ویژگی‌های نقد زنانه به طور چشمگیری برخوردارند. کاربست این مؤلفه‌ها نشان می‌دهد که عامل جنسیت در نوشتارهای آنان تسری پیدا کرده است و می‌توان آثار مورد بحث را از آثار مردانه تفکیک کرده و ماهیت مستقلی برای آنها در نظر گرفت. اما با توجه به خصوصیات حاکم فرهنگی و دیگر عوامل ذاتی و سبکی، شاهد بسامد بالای برخی از رویکردها در کنار بسامد پایین برخی دیگر هستیم. در هر دو رمان مؤلفه بیولوژیک با توجه به محیط بسته و مقوله سانسور کمتر بروز یافته است. هر دو نویسنده در کاربرد دیگر مؤلفه‌ها مطابق با قواعد نوشتار زنانه عمل کرده‌اند. از جهت روحی پرداختن به مسائل روحی خاص زنان و از جهت فرهنگی مسائل و قضایای مربوط به طبقه زنان در جامعه و از جهت زبانی مختصات متمایز زبان زنان در رمان‌های آنها به کرات به کار رفته‌اند. هر دو نویسنده در مرحله‌ای از سنت نوشتاری قرار دارند که به محکوم کردن و پنهان کردن مختصات زنانه

و سلیقه‌های نویسندگی خود نمی‌پردازد و با اطمینان خاطر و با تکیه بر استقلال زنانه برای نگارش اثری که متعلق به زنان و مرحله فمینیستی است به نگارش اثر پرداخته و در نتیجه گفتمان زنانگی را تقویت نموده‌اند.

از جهت تفاوت، میزان کاربرد برخی از عناصر زنانه مانند پرداختن به رنگ‌واژه‌ها، جزئی‌نگری در رمان مرعشی بیش از رمان مستغانمی است و این با توجه به دو دلیل زمانی و جغرافیایی است. زیرا با اینکه در رمان مستغانمی شخصیت اصلی زن است؛ اما شخصیت‌های مرد داستان نیز حضور و نقش فعالی دارند لیکن رمان مرعشی رمان زنانه صرف است و در آن سه شخصیت زن در سه پرده جداگانه به روایت رخدادها می‌پردازند. همچنین از جهت فرهنگی با وجود مشابهت‌های زبان میان ایران و الجزایر، ایران از فضای بازتر و جامعه مدنی قوی‌تری برخوردار است و این موضوع در فمینیستی‌تر بودن اثر فارسی و افزایش مؤلفه‌های زنانه بی‌تأثیر نیست.

منابع

رابینز، روت (۱۳۸۹)، **فمینیسم‌های ادبی**، ترجمه دکتر احمد ابومحبوب، چاپ اول، تهران، افراز. سلدن، رمان و پیتر ویدوسون (۱۳۸۴)، **راهنمای نظریه ادبی معاصر**، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، تهران، طرح نو.

شریعتی، سوسن (۱۳۹۴)، نقد رمان پاییز فصل آخر سال است: www.isna.ir

فتوحی، محمود (۱۳۹۱)، **سبک‌شناسی**، نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها، چاپ سوم، تهران، سخن.

گلدمن، لوسین، (۱۳۷۱)، **جامعه‌شناسی ادبیات**، ترجمه محمد پوینده، چاپ اول، تهران: هوش و ابتکار.

محمدی اصل، عباس (۱۳۸۹)، **جنسیت و زبان‌شناسی اجتماعی**، چاپ اول، تهران: گل‌آذین.

مرعشی، نسیم (۱۴۰۰)، **پاییز فصل آخر سال است**، چاپ پنجاه و یکم، تهران: نشر چشمه.

مرعشی، نسیم (۱۳۹۷)، **پاییز فصل آخر سال است**، ترجمه مریم اکبری، چاپ اول، تهران: نیلوفر.

مستغانمی، احلام (۲۰۱۲)، **الأسود یلیق بک**، چاپ اول، بیروت: دار نوفل.

Bellman, Noel (1996). Freud and Lacan. In Slavoj Žižek (ed.), Jacques Lacan: Critical Evaluation in Cultural Theory. Vol. II. New York: Routledge

Gamble, S. (2001). Feminism and post Feminism, London and New York Rutledge

Showalter, Elaine. (1981), « Feminist criticism in the Wilderness », Critical Inquiry, vol 8, N° 2, P.p. 179-205.

Showalter, Elaine, (1997), «Towards a feminist poetics», Edited by Ken Newton, In Twentieth-century literary theory, London, Macmillan Education.

Showalter, Elaine. (1986). New feminist criticism: essays on women, literature, and theory. New York: Pantheon Books.

COPYRIGHTS

© 2025 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: پناهی صیاد، ولی‌زاده حمید، حاجی‌زاده مهین، خوانش تطبیقی رمان «الأسود یلیق بک» و «پاییز فصل آخر سال است» بر پایه نظریه الین شوالتر، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۹، شماره ۷۶، پاییز ۱۴۰۴، صفحات ۷۱-۹۲.